

# علل فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی

مجموعه‌های تاریخی و فرهنگی ایران

رساله‌ی قوانین تالیف افلاطون ترجمه‌ی دکتر محمود صنایعی بیفکنیم؛ ... در عصر ما دو نوع حکومت وجود دارد (زیرا همه‌ی حکومت‌های دیگر از این دو حکومت برخاسته‌اند) یکی از آن دو حکومت، حکومت منارشی و دیگری حکومت دموکراسی است.<sup>۳</sup> مهم‌ترین نوع اول را ایرانیان دارند و بهترین نوع دوم را ما یونانی‌ها داریم.

روزگاری اساس حکومت ایران و آتن بر عدل و عدالت استوار بوده، اما امروز در این حکومت‌ها عدل کم‌تر دیده می‌شود. هنگام پادشاهی کوروش ایرانیانی آزادی داشتند و همه‌ی مردان آزاد بودند، بدین ترتیب آن‌ها در سایه‌ی آزادی توانستند سرور و فرمانروای بسیاری از کشورهای دیگر شوند. در آن دوران فرمانروایان رعایای خود را در آزادی سهیم کرده، و همه‌ی مردم (سربازان و سرداران) را به یک چشم می‌نگریستند، و با همه به برابری و برادری رفتار می‌کردند، بنابراین این سربازان در موقع خطر آماده‌ی جانفشانی بوده و در جنگ با دل و جان فداکاری می‌نمودند.

اگر در میان ایرانیان مرد خردمندی پیدا می‌شد، که می‌توانست اندرزی دهد که مردمان را به کار آید، چنان می‌کردند یعنی به اندرز آن مرد خردمند گوش فرا داده، و از دانش و تجربه‌ی وی استفاده می‌نمودند. پادشاه بر کسی حسد نمی‌ورزید، اما به همه آزادی می‌داد تا آنچه را که می‌خواهند بگویند و آن کس را که اندرز بهتر داده و صاحب رأی بود گرامی‌تر می‌داشتند، این بود که کشور از هر لحاظ پیشرفت کرده و بزرگ شد؛ زیرا افراد آزادی داشتند و همین آزادی موجب پدیدآمدن محبت در میان مردم گشته، به طوری که مردم نسبت به هم یک نوع حس خویشاوندی احساس می‌نمودند.

اما چه شد که ایرانیان در زمان حکومت کمبوجیه از این نعمت محروم شده، ولی تحت فرمانروایی داریوش کبیر مجدداً توانستند بر همه‌ی نعمت‌های گذشته دست یابند؟

عقیده‌ی من (افلاطون) این است که «هرچند کوروش، فرمانده و سردار خوبی بود، ولی در تعلیم و تربیت فرزندان خود کوتاهی نمود. به این دلیل که اولاً، تربیت آنان را به زنان واگذاشت. ثانیاً، آنان را در

همان‌طور که می‌دانیم تاریخ ۲۵۰۰ ساله و پُرفراز و نشیب کشور ایران مشحون از پیروزی‌ها و شکست‌های فراوان بوده که هر کدام از آن‌ها (پیروزی‌ها و شکست‌ها) اثرات عمیقی در زندگی روزمره‌ی ملت ایران برجای نهاده است. از میان حوادث بی‌شماری که تاکنون کشور ایران از سر گذرانده سه حادثه را می‌توان از مهم‌ترین و در عین حال مخرب‌ترین حوادثی دانست که کشور ما در گردونه‌ی تاریخ با آن‌ها روبه‌رو گردیده است.

نخستین حادثه، حمله‌ی اسکندر مقدونی به ایران در سال ۳۳۴ ق.م. می‌باشد، دو حادثه‌ی دیگر به ترتیب شامل حمله‌ی اعراب در سال ۶۴۲ م و حمله‌ی چنگیزخان مغول در سال ۶۱۶ ه. ق - ۱۲۵۲ م. می‌باشد.

اسکندر مقدونی (۳۲۳ ق.م. - ۳۵۵ ق.م.) فرزند فیلیپ دوم فرمانروای کلنی مقدونیه (از ممالک مورد تهاجم امپراطوری هخامنشی) پس از مرگ پدرش در سال ۳۳۵ ق.م. ظاهراً به انتقام حمله‌ی خشایارشا به یونان و به آتش کشیدن آتن و ... و در حقیقت بنا به گفته‌ی مورخین آن دوره به قصد جهان‌گشایی در سال ۳۳۴ ق.م. با ۴۰۰۰۰ جنگاور سلحشور یونانی از تنگه‌ی «داردانیل» گذشت و پس از شکست ارتش بزرگ و ظاهراً بی‌شمار هخامنشی در جنگ گرانیک وارد آسیای صغیر شده و بدین ترتیب کلیه‌ی مستملکات یونانی امپراطوری هخامنشی را آزاد ساخت.<sup>۱</sup> و متعاقباً با پشت سر نهادن جنگ‌های ایسوس در نزدیک خلیج اسکندرون و گوگمل در نزدیکی نینوا (اربیل کنونی) کار حکومت هخامنشی را یک‌سره نمود. (جنگ اربیل یا گوگامل آخرین جنگی است که داریوش سوم شخصاً با اسکندر نموده، تعداد لشکریان ایران در این محاربه را بعضی از مورخین تا یک میلیون نفر نیز نوشته‌اند.<sup>۲</sup>)

بدین صورت فرمانروای یک کلنی کوچک از میان ده‌ها کلنی ظاهراً تابعه‌ی امپراطوری هخامنشی با تکیه بر تهور و ایمان سربازان اندک خود توانست طوهار بزرگ‌ترین امپراطوری زمان را در هم پیچد.

**اثرات سیاسی موثر در شکست ایران از یونان**  
برای روشن شدن چه‌گونگی امر بهتر است نگاهی گذرا به

ناز و نعمت پرورنده، پس نتیجه این شد که آنان از کسب تعلیم و تربیت عالی محروم ماندند و نهایتاً افرادی خودخواه و خودسر بار آمدند و اجازه نمی‌دادند کسی برخلاف رای آنان چیزی بگوید و همه‌ی معاشران خود را وادار کردند که به‌جز تحسین و تملق و چاپلوسی چیزی به آنان نگویند و پیروی از این رویه سبب گردید تا پس از درگذشت کوروش کبیر فرزندان وی به‌جای اتحاد و اتفاق ابتدا نسبت به قتل یک‌دیگر همت گماشته و پس از قتل فرزند کهنتر (بردیا) به‌دست فرزند دیگر (کمبوجیه) برادر قاتل در اثر افراط در شراب‌خواری و خوش‌گذرانی جان به جان آفرین دهند.

عین همین مورد دربار‌های داریوش کبیر نیز (که مانند کوروش شاهزاد و نازپرورده نبود) مصداق داشته، زیرا خشایارشا (فرزند داریوش) که پرورده‌ی همان مکتب بود، به همان راهی قدم نهاد که قبل از وی کمبوجیه آن را آزموده بود!

به نظر من (افلاطون) «انحطاط دولت هخامنشی به تصادف و سرنوشت مربوط نبوده، بلکه در اثر تربیت غلطی بوده که شاهزادگان هخامنشی از آن برخوردار بودند. در نتیجه وضع ایرانیان روز به روز بدتر شده و به‌سوی زوال گرایید. زیرا مهم‌ترین علت انحطاط آنان این بود که آزادی فردی را پایمال کرده و ستمگری و خودسری را بر مردمان فرمانروا ساخته و چون چنین کردند نه تنها پایگاه مردمی خود را در میان توده‌های مردم از دست دادند، بلکه حس برابری، همبستگی و دوستی موجود بین افراد جامعه را نیز تباہ ساختند».<sup>۴</sup>

در این زمینه گزنفون، نویسنده‌ی نامدار یونانی، نیز چنین گفته: «... این مملکت پهناور به اراده‌ی یک نفر که کوروش بوده اداره می‌شد. او اتباع خود را دوست می‌داشت و با آن‌ها چنان رفتار می‌کرد که با اولاد خود رفتار کند. اتباعش نیز او را مانند پدر خود می‌دانستند، ولی همین که کوروش درگذشت بی‌نظمی در میان فرزندان وی نفاق انداخته و به‌دنبال آن شهرها و ملل تابعه را از مملکت اصلی جدا نموده و مملکت را در سراسیمگی سقوط کشاند».<sup>۵</sup>

با ذکر اوصاف فوق از زبان افلاطون فیلسوف کبیر یونانی در مورد نحوه‌ی درخشش شاهنشاهی هخامنشی در دوران کوروش و داریوش و علل از هم‌پاشیدگی و انحطاط آن در واپسین سال‌های سلطه‌ی آنان بر وسیع‌ترین امپراطوری زمان، تاریخ را ورق می‌زنیم تا ببینیم اسکندر چه‌گونه تربیت شده، چه‌گونه با مردمان می‌زیست و مردمان کشورش (یونان و مقدونیه) چه‌گونه با وی می‌زیستند.

چون فیلیپ (پدر اسکندر) مردی عاقل و مال‌اندیش بود و می‌دانست که بزرگ‌شدن مقدونیه و حفظ آن نیاز به فردی سلحشور و دانشمند دارد، لذا در تربیت اسکندر سعی وافر نموده، وی را نزد یکی از مربیان معروف زمان خود به نام لئونیداس (که از نزدیکان مادرش المپیس بود) فرستاد، و از وی خواست تا از هیچ‌گونه تلاشی جهت کسب علم و دانش در مورد فرزندش دریغ ننماید.

اضافه بر این فیلیپ در انتخاب طبیبه دایه و مکان نگهداری اسکندر نیز دقت فراوان نمود<sup>۶</sup> و آن‌گاه که اسکندر دوران کودکی را با آموخته‌های زمان پشت‌سر نهاده و به دوران نوجوانی رسیده، فیلیپ کار اتمام تربیت فرزندش را به ارسطو فیلسوف نامدار یونانی سپرد<sup>۷</sup> تا ضمن تکمیل آموخته‌های قبلی اسکندر را با علم فلسفه که به عقیده‌ی عالمان آن عصر مادر همه‌ی علوم من‌جمله علم سیاست بود، آشنا سازد و نتیجه این شد که نه تنها اسکندر در جوانی به همه‌ی علوم

زمانه آشنا گردید بلکه به جنگاوری بی‌نظیر و سیاستمداری خودساخته و پایبند به اصول دموکراتیک نیز بدل گردید.<sup>۸</sup> بنا بر این در زمان حمله‌ی اسکندر به ایران فرمانروای کلنی مقدونی به‌صورت مطلقه حکومت نمی‌نمود، بلکه علی‌رغم این‌که به‌عنوان شخص اول مملکت شناخته می‌شد، در مجلس و جشن‌ها با مردم عادی در یک جا نشست، در امور دولتی با مردان مملکتی مشورت می‌نمود و به خودی و بیگانه احترام می‌گذاشت، در صورتی‌که در کشور ایران، پادشاهان هخامنشی خود را مالک‌الرقاب مردم کشور دانسته، به‌آخدی اجازه‌ی عرض‌اندان نداده، ضمن پایبندی به رسوم طبقاتی با نهایت قدرت مطلقه از سیستم طبقاتی فوق‌حیانت نموده و با گماردن افراد خودی در سیستم حکومتی عملاً کشور را در دست‌های بی‌لیاقت محارم خویش قرار داده بودند.

## عوامل اقتصادی مؤثر در روند لئلیگرکنشی اسکندر

با توجه به نوشته‌های مورخین یونانی (هردوت، گزنفون، استرابون، آریان و...) تا قبل از پادشاهی داریوش اول (داریوش کبیر) اخذ مالیات و ضرب سکه بر مبنای صحیحی استوار نبوده، ولی با روی کار آمدن داریوش کبیر اخذ مالیات و ضرب سکه (دریک) بر اصول مدون و معینی قرار گرفت. در این زمینه می‌بایستی یادآوری نمود که لشکرکشی‌های متعدد داریوش موجب وصول مالیات‌های گزافی به‌صورت مقطعی از مردم گردید که این امر با اختتام جنگ‌ها و درگذشت داریوش به‌خالی اولیه باقی مانده<sup>۹</sup> و سبب گردید تا فرمانروایان بعدی علی‌رغم فقدان نیاز در زمینه‌ی هزینه‌های مربوط به حملات تهاجمی یا تدافعی که نیاز به اخذ مالیات‌های مقطعی داشت با تبدیل مالیات‌های موقت مقطعی به‌صورت مالیات‌های مستمر و همیشگی آن هم با تحمل فشارهای طاقت‌فرسا موجبات پُرسدن خزانه‌ی کشور، تهی‌دستی و نارضایتی مردم را فراهم نمودند. بنا به قول عموم مورخین آن دوره در موقع فتح ایران تنها موجودی طلا و نقره‌ی خزائن شوش معادل ۶۰۰ میلیون فرانک طلای فرانسه و موجودی خزانه‌ی تخت‌جمشید تقریباً دو برابر این مبلغ بوده است.

بنا به گفته‌ی سرپرست سایکس در تاریخ ایران (ج ۱، ص ۲۱۴) میزان مالیات جنسی به‌قدری گزاف بوده که فی‌المثل ساتراپ بابل موظف به پرداخت مالیاتی معادل نصف آن‌وقه‌ی کل قشون هخامنشی بوده و یا مالیات جنسی ایالت مصر آن‌وقه‌ی یک قشون ۱۲۰۰۰۰ نفری را تامین می‌کرده، بنابراین مشخص می‌گردد که مالیات تحمیل شده‌ی ولایات به‌قدری سنگین و شاید تحمل‌ناپذیر بوده که حدی بر آن متصور نبوده.<sup>۱۱</sup>

سنگینی مالیات‌ها در اواخر دوران هخامنشی و فشار ماموران برای وصول مالیات‌های نقدی باعث بروز شورش‌هایی در نقاط مختلف کشور گردیده بود. به‌قول المستد یکی از موجبات زوال دولت هخامنشی را همین نارضایتی‌های مردم باید دانست.<sup>۱۲</sup>

بنا به گفته‌ی پلوتارک مورخ معروف یونانی: «پس از آن‌که داریوش مقدار مالیات‌های جنسی و نقدی را معین کرد، در صدد تحقیق برآمد تا معلوم شود که تأدیبه‌ی مالیات‌ها در توان مردم می‌باشد یا نه. پس از آن‌که جواب آمد که پرداخت مالیات‌ها در حد توان مردم می‌باشد باز میزان مالیات‌ها را به نصف کاهش داده و گفت چون والیان

کشیده و اقدام به خودکشی کردند، به این ترتیب وقتی شهر به تصرف اردشیر درآمد جز خرابیهی بیش نیافت. مورخین آن دوره تعداد کشته‌شدگان در حریق مدهش آن شهر را تا ۴۰۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند.<sup>۱۵</sup>

برای نمونه‌ی دوم می‌توان از رفتار ناجوامردانه و توأم بی‌تفاوتی کامل داریوش سوم در قبال ساکنین شهر صور یاد نمود که در زمان محاصره‌ی شهر توسط اسکندر مردم شهر از اطاعت اسکندر سرپیچیده و مدت‌ها به امید کمک پادشاه ایران در مقابل حمله‌ی اسکندر پایداری نمودند، ولی پس از حدود هفت ماه پایداری و مقاومت چون از کمک پادشاه هخامنشی نومید شده و ناگزیر از تسلیم گردیدند و اسکندر با قهر و غضب بر شهر غلبه یافته، جواب مقاومت دلبرانه‌ی مردم شهر را با شقاوت بی‌مانندی که کم‌تر نظیر آن از وی دیده شده (قتل عام سکنه، آتش زدن شهر، بردگی زنان و کودکان) پاسخ داد و بدیهی‌ست که این رفتار ناجوامردانه خود نتیجه‌ی بی‌اعتمادی و عدم پایداری ولایات دیگر در مقابل حمله‌ی اسکندر گردید.<sup>۱۶</sup>

### امور اجتماعی مؤثر در پیشرفت حمله‌ی اسکندر

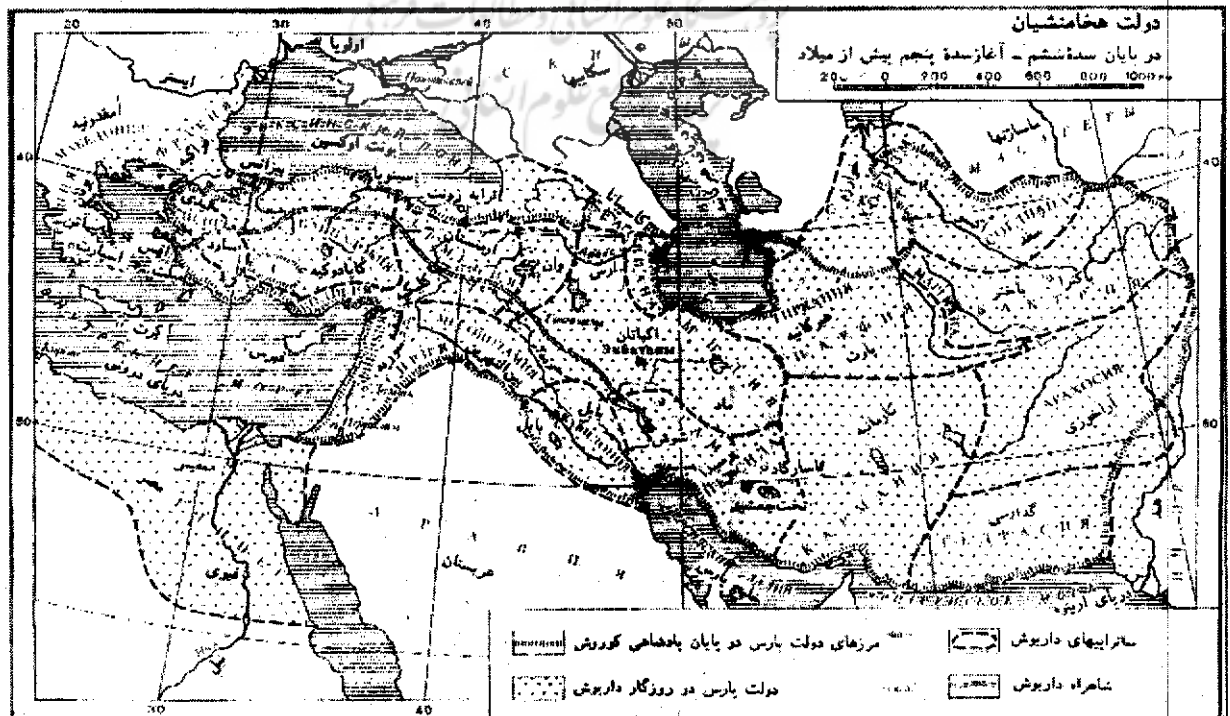
بنا به گفته‌ی مورخین یونانی چیزی که شاهنشاهان هخامنشی از ممالک تابعه می‌خواستند این بود که تمام اهالی خودشان را بندگان شاه دانسته یا چنان که داریوش در کتیبه‌های خود می‌گوید؛ خودشان را از شاه دانسته، احکام مرکزی را مجری و قانون را محفوظ دارند.<sup>۱۷</sup>

ضمن یادآوری این نکته که در دوران شاهنشاهی هخامنشی قوه‌ی قضاییه‌ی کشور در اختیار شخص شاه بود<sup>۱۸</sup> و شاه غالباً داوری را به یکی از موبدان واگذار می‌کرد.<sup>۱۹</sup> پس از آن دادگاه عالی بود که از هفت قاضی تشکیل می‌شد و پایین‌تر از آن نیز دادگاه‌های محلی بود که در سرتاسر کشور وجود داشت. در این سیستم قوانین را موبدان وضع کرده و به شاه می‌رساندند (بدین ترتیب می‌توان گفت که کار رسیدگی به دعاوی در اختیار شاه بود)، وی در صورت

برای مخارج خودشان از مردم عوارض می‌گیرند باید مالیات‌ها را کم کرد تا برای مردم قابل تحمل باشد».<sup>۱۳</sup> از این گفته می‌توان به میزان علاقه‌ی وی به دادگستری و عدالت‌خواهی او نسبت به مردم پی برد. همان اصولی که با مرگ وی روز به روز رنگ باخته، هم‌زمان با زوال شاهنشاهی هخامنشی اثری از آن بر جای نمانده بود، به‌طوری که ده‌ها سال پیش از لشکرکشی اسکندر مقدونی به پارس، شورش‌های ملت‌های مغلوب که از فشار بار مالیاتی ناخشنود بودند، ارکان امپراطوری هخامنشی را به لرزه درآورده بود.

از پایان سده‌ی پنجم پیش از میلاد بسیاری از ساتراپ‌ها که تلاش داشتند فرمانروایی مستقل گردند، علیه حکومت مرکزی سر به شورش برداشته و سیستم فاسد اداری حکومت هخامنشی نیز با جنگ‌های متعدد (خانگی و یا شهری) نسبت به سرکوبی قیام‌های فوق با خشونت هرچه تمام‌تر اقدام می‌نمودند و عجب این‌که این‌گونه سرکوبی‌ها از نظر فرمانروایان هخامنشی به‌صورت امری عادی درآمد بود.

در چنین شرایطی توده‌های مردم در بسیاری از بخش‌های امپراطوری، چشم به راه جهان‌گشایانی از راه رسیده بودند، و در این چشم به‌راهی مردم یا یک‌سره بی‌تفاوت گشتند و یا حتا برای جهان‌گشایان احترامی همانند فرستادگان خدا قائل می‌شدند، که نمونه‌ی بسیار بارز و روشن آن از مردم مصر می‌توان یاد نمود که به هنگام حمله‌ی اسکندر به ساتراپ هخامنشی توده‌های خلق او را قائل و ناجی خویش می‌دانستند.<sup>۱۴</sup> جهت روشن شدن چهره‌ی واقعی پادشاهان هخامنشی در واپسین سال‌های سلطه‌ی آنان بر قلمرو پهناور امپراطوری کافی‌ست دو نمونه از رفتار آنان را با ملل تحت حکومت مرکزی یادآور شویم. نمونه‌ی اول در مورد اردشیر سوم می‌باشد. وی پس از جلوس به تخت شاهی با لشکری جرار عازم سرکوبی شهر صیدا در سوریه گردید و آن‌جا را محاصره کرد. اهالی شهر که از خون‌خواری وی آگاه بودند از شدت نومیدی شهر را به آتش



تمایل مجاز به هرگونه دخالتی در امر قضا بوده است که با پدید آمدن فسادهای مالی و اخلاقی در درون دربارهای سلطنتی، خواجه سرایان نیز خود را مجاز به همه گونه دخالت در کلیه ی شئون کشور دانسته به طوری که در واپسین روزهای حیات سلسله ی هخامنشی «باگواس»، خواجه ی حرم، ضمن مسموم نمودن دو پادشاه قبلی (اردشیر سوم و پسرش ازشک) قصد مسموم نمودن داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی را داشت که با پیش دستی شاه زهر تهیه شده به خود وی خورانده شد.<sup>۲۰</sup>

پادشاهان هخامنشی در نخستین قرن حکومت پاک سازی تشکیلات اداری و قضایی را وجهه ی همت خود قرار داده، با هرگونه فساد مالی و اخلاقی شدیداً مقابله و مبارزه می کردند، چنان چه کمبوجیه، سی سام نس قاضی را که رشوه گرفته بود، محکوم به مرگ ساخت و پس از مُردن او دستور داد که پوست او را کنده و روی مسندی که بر آن می نشست بگسترده و منصب این قاضی را به پسرش داده و به وی (فرزند سی سام نس) گفت: هر زمان که می خواهی حکمی بدهی به این مسند بنگر.

در حالی که بنا به بررسی های انجام شده در مواردی (ظاهراً تحت عنوان تأمین حقوق قضات) آمده است که به جای شلاق زدن، جریمه های نقدی گرفته می شده، به طوری که هر ضربه شلاق را معادل با شش رویه مبادله می کردند.<sup>۲۱</sup>

بنا به گفته ی گزنفون: «... پارس های امروز مانند پارسیان سابق نیستند، حالا نه فقط اشخاصی جانی را حبس و مجبور می کنند که طلا داده و از مجازات معاف گردند، بلکه با اشخاص بی گناه هم بر خلاف عدل و انصاف عمل می نمایند و نتیجه این شده که کسی نمی خواهد با دشمن جنگ کند و کسی نمی خواهد به قشون شاه ملحق شود، بنابراین هر که از این پس با پارس در جنگ شود، می تواند حتا بدون آن که تیری خالی کند، در خاک ایران به تاخت و تاز بپردازد...»<sup>۲۲</sup>

## منابع و ماخذ

- ۱- تاریخ کامل ایران، تالیف دکتر عبدالله رازی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۴۱، ص ۳۲، ۳۳.
- ۲- تاریخ ایران قدیم از آغاز تا انقراض ساسانیان، تالیف حسن پیرنیا، انتشارات کتابخانه ی خیام با مقدمه ی باستانی پاریزی، ص ۱۱۰.
- ۳- تاریخ تمدن هخامنشی، تالیف علی سامی، چاپ اول، ۱۳۴۱، چاپخانه ی فولادوند شیراز، ج ۱، ص ۳۱۷.
- ۴- تاریخ کامل ایران، تالیف عبدالله رازی، ص ۳۳.
- ۵- تاریخ تمدن هخامنشی، تالیف علی سامی، ص ۳۱۹ - ۳۱۷.
- ۶- تاریخ ایران باستان، تالیف مشیرالدوله حسن پیرنیا، انتشارات چاپخانه ی مجلس، چاپ سوم، ۱۳۳۱، ج ۲، ص ۱۵۳۷.
- ۷- تاریخ ایران باستان، تالیف مشیرالدوله حسن پیرنیا، ج ۲، ص ۱۱۱۷.
- ۸- اصول حکومت آتن، ترجمه ی باستانی پاریزی، انتشارات کتاب های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۳۰، ص ۱۵.
- ۹- تاریخ ایران در عهد باستان، تالیف دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۳۷، ص ۲۶۳ - ۲۶۲.
- ۱۰- تاریخ قدیم ایران، تالیف حسن پیرنیا، ص ۱۳۶.
- ۱۱- ایران باستان، تالیف م. س. ایوانف. آگراتنسکی. م. آدانامالف. گ. آ کوشلتکو، انتشارات دنیا، چاپ اول، ۱۳۵۹، ص ۹.
- ۱۲- تاریخ ایران باستان، تالیف م. س. ایوانف، ص ۸۹.
- ۱۳- بیست و پنج سده مالیات در ایران، تالیف عنایت الله شاپوریان، ۱۳۵۰.

انتشارات وزارت امور اقتصادی و دارایی، ص ۸.

۱۴- تاریخ تطور سیستم مالیاتی در دوران شاهنشاهی ایران، تالیف محمدحسین احدی، انتشارات موسسه ی عالی حسابداری، ۱۳۵۰، ص ۱۰.

۱۵- ایران باستان، تالیف م. س. ایوانف، ص ۱۰۵.

۱۶- تاریخ قدیم ایران، تالیف حسن پیرنیا، ص ۱۰۷.

۱۷- تاریخ ایران در عهد باستان، تالیف دکتر محمدجواد مشکور، ص ۲۸۲.

۱۸- تاریخ حقوق ایران، تالیف پروفسور سیدحسن امین، دایرةالمعارف ایران شناسی، ۱۳۸۲، صص ۹۰ - ۹۵.

۱۹- تاریخ ایران قدیم، تالیف حسن پیرنیا، ص ۱۱۹.

۲۰- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تالیف محمدجواد مشکور، چاپ اول، سال ۱۳۳۷، ص ۶۰.

۲۱- ایران در عهد باستان، تالیف محمدجواد مشکور، ص ۲۵۷.

۲۲- تاریخ ایران باستان، تالیف مشیرالدوله حسن پیرنیا، ج ۲، ص ۱۵۳۸.

۲۳- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تالیف محمدجواد مشکور، ص ۶۱.

## خسته نباشی سید!

به پاس رنج های طاقت سوزی که کریمانه تحمل کردی



سید محمد رضا طاهری (حسرت)

### ای کریم مهربان

در تو می بینم شکوه بی همانند کویری را  
 ای بلند آوازه کرده راه پستی ناپذیری را  
 ای کریم مهربان! زبید کزین پس از تو آموزند  
 سربلندان جهان، در اوج حشمت، سر به زیری را  
 از امیری مردمان یابند در گیتی شرافت ها  
 این تو بودی آن که بخشیدی شرافت ها امیری را  
 با تو بد کردیم و «هر نه روز»ت از یک فتنه آزرديم  
 تو کریمانه تحمل کردی از ما این حقیری را  
 راستی را پیر کردت رنج طاقت سوز این دوران  
 می بری از این امیری بهره تنها موی شیری را  
 از تبار نیکوئی و ز تو غیر از این نمی شاید  
 در تو باید دید آری جلوه های بی نظیری را  
 رنج هایت دور باد و دیر زی در کامرانی ها  
 پاک یزدان بخشدت همواره این دوری و دیری را